

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی معنای واژه جهل در روایات

استاد محترم بعد از کنفرانس یکی از شاگردان، چنین فرمودند:

ایشان تقریباً به همان نتیجه‌ای که ما عرض کردیم رسیدند؛ که اگر روایات را بررسی کنیم، در غالب موارد، جهل در غفلت استعمال شده است؛ و بررسی ایشان هم مؤید این شد که حتی آن مورد آخر هم که می‌خواهید بفرمایید در شک استعمال شده، آنجا هم نیست؛ در آن هم به معنای غفلت بود. این نکته را هم ضمیمه کنید که اساساً جهل به معنای شک یک اصطلاح اصولی است؛ یعنی وقتی که نسبت به حکمی شک هستیم، در اصول بحث می‌شود که آیا برائت جاری می‌شود یا احتیاط؟

جهل در روایات، غالباً جهل بعد العمل است؛ به این معنا که بعد از اینکه عمل تمام شده، شخص فهمیده عمل از روی جهالت انجام شده است؛ و عملی که از روی جهالت انجام می‌شود، جهل در آن به معنای غفلت است. جهل به معنای غفلت منشأ عمل می‌شود که شخص، غافلاً کاری را انجام می‌دهد؛ اما جهل به معنای شک منشأ عمل نمی‌شود. به هر حال، این کار خیلی خوبی بود و من تقدیر می‌کنم از آقای رضایی. آقایان دنبال کنید و حتی خود ایشان هم به این مقدار اکتفا نکنند. حال، اگر در قرآن **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ** را بگوئیم به معنای اعم از غفلت و شک است، اما دلیل نمی‌شود که حتماً در روایات هم جهالت به همین معنا باشد.

در روایات، جهل در مقابل عقل هم آمده است؛ جنود عقل و جنود جهل. جایی که جهل را به معنای شک و عدم العلم بالواقع بگیرید، عرب نمی‌گوید **فعل الفعل بجهالة**، این تعبیر مربوط به غفلت است؛ و در مورد غفلت، این تعبیر را استفاده می‌کنند. قبلاً عرض کردیم اهوئیت به ملاک اسباب جهل است نه به ملاک خود جهل؛ ما به ملاک جهل نمی‌توانیم اهوئیت و اعذريت را معنا کنیم؛ اما اگر جهلی اسباب متعدّد داشت، این اهوئیت می‌شود از جهلی که سبب واحده دارد؛ بنابراین، باید در اینجا به ملاک اسباب معنا کنیم و راه دیگری هم غیر از این نداریم.

بگوئید در لغت آمده که جهل، نقیض العلم است یا **أَنْ تَفْعَلَ فِعْلاً بِغَيْرِ عَمَدٍ** است؛ حتی در لغت هم می‌توانیم بگوئیم که علم با اشراب کلمه‌ی عمد است؛ یعنی جهل عبارت است از **أَنْ تَفْعَلَ فِعْلاً بِغَيْرِ عَمَدٍ**، که همان غافلاً می‌شود در مقابل **أَنْ تَفْعَلَ فِعْلاً بِعَمَدٍ** و اینکه در بعضی از روایات، در مقابل "تعمداً" قرار دارد، خودش قرینه است بر اینکه جهل به معنای غفلت است. پس، نتیجه‌ی بحث امروز و تلاشی که ایشان کردند و تکمیلی که ما عرض می‌کنیم، این شد که اولاً: اساساً در لغت، جهل به معنای شک نیامده است و این در اصول است که مطرح می‌شود؛ و ثانیاً: اینکه انسان فعلی را از روی شک انجام بدهد و جهل را به معنای شک بگیریم، یک اصطلاح اصولی است. در اصول است که می‌گوئیم انسان وقتی نمی‌داند، اگر فعلی را انجام داد، آیا برائت جاری می‌شود یا خیر؟

و ثالثاً: بعد از بررسی و فحص از موارد استعمال، ملاحظه کردید که اگر نگوئیم تمام موارد، اما در 99 درصد از موارد، در روایات، جهالت در معنای غفلت استعمال شده است. سپس، اگر این را گفتیم و برای فقیهی اطمینان حاصل شد، تعبیر «أَيَّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْرًا بَجَاهِلَةٍ» را هم باید به غفلت معنا کند؛ و در این صورت، دیگر مورد استدلال برای ما نحنُ فیه قرار نمی‌گیرد.

اما اگر گفتیم برای ما اطمینان نیست که در روایات جهل به معنای غفلت باشد، می‌گویید جهل اعم از غفلت و غیر غفلت است، در این صورت، این روایت مفید برای ما نحنُ فیه واقع می‌شود. اما در هیچ جایی جهل در شک استعمال نشده است. ادعای ما و نتیجه‌ی بحث این شد که نه در لغت و نه در قرآن و روایات، لفظ جهل، در شک استعمال نشده است؛

لفظ جهل در عدم العلم به معنای غفلت استعمال شده است؛ حتی از لغوی هم که سؤال کنیم، می‌گویید الجهلُ نقیض العلم، اگر سؤال شود که آیا می‌توان گفت الشکُ نقیض العلم؟ می‌گوید: نه؛ جهل نقیض علم است. به نظر من، حتی لغت را هم می‌شود در باب غفلت برد. نمی‌گویید أن تشكَّ فی شيءٍ بلکه می‌گویید أن تفعل فعلاً بغير علمٍ؛ یعنی أن تفعله غافلاً. بنابراین، این مطلب که بگوئیم جهل به معنای شک است، این یک اصطلاح اصولی است و استعمالی است که اصولیین مطرح کردند. ممکن است کسی عالم به حکم باشد، اما دیگر غافل از حکم نیست؛ این بعداً نسبت به این حکم ناسی می‌شود؛ آدم عالم به حکم، غافل از موضوع هم می‌شود.

ممکن است کسی بداند که خمر نجس است، ظروفی هم در اینجاست که خمر است، اما غافل از این است که اینها خمر است. اینها همه درست است. در روایت قبلی (صحیحہ عبدالرحمن) هم نسبت به حکم مطرح شد و هم نسبت به موضوع؛ اما غافل به حکم و غافل به موضوع، یک مطلب است و جهالت به معنای شک هم مطلب دیگری است.

ادعای ما این است که جهالت در اینجا به معنای غفلت است. می‌خواهم به این نتیجه برسم که اساساً در لغت، مقابل "الغافل"، "العالم" است. مقابل "الجاهل الغافل"، "العالم العالم" است؛ اما "الشاکّ العامل" در مقابل "العالم" نیست بلکه در مقابل "موقن" است، کسی که یقین دارد. شک در مقابل یقین است و در مقابل علم نیست. اگر گفتیم شک در مقابل عالم نیست، و بلکه شک در مقابل کسی است که یقین دارد، آن وقت می‌گوئیم نه علم در آنجا صدق می‌کند و نه عدم العلم؛ مثل اینکه در حجر، نه علم صدق می‌کند و نه عدم العلم؛ اشکالی ندارد. البته لغت هم برای ما خیلی مهم نیست؛ آنچه مهم است، واژه‌یابی در روایات است. و واقعاً آقایان این کار را انجام بدهید که از خلأهای مهم فقهی و اصولی همین است که واژه‌ها به خوبی منقح نشده است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.